

انسل

ماهنامه تخصصی هنر عکاسی

سال اول شماره یازدهم دی ماه ۱۴۰۲



Anselmagazine



22 12 2023 01.11

مطالب این شماره

۲ حال و هوای جشن کریسمس

۳ آغاز سخن

۴ عکاسان بزرگ جهان - لوئیس هاین

۸ ۷ درسی که در عکاسی از لوئیس هاین می آموزیم

۱۱ زن اسلاو خوابیده بر روی نیمکت، لوئیس هاین

۱۲ بخش تصویرگری، همدلی

۱۳ گزارش تصویری اختصاصی ماهنامه انسل - خود اشتغالی یک زن روستایی لهستانی با تولید لباس بر اساس الگوهای محلی

۲۴ داستان یک عکس و شکار صحنه ها در عکاسی

۲۶ داستان - ماجراهای زندگی پر رمز و راز گربه های خیابانی دبی (قسمت ۹)

۳۱ معرفی یک پروژه موفق عکاسی

۴۱ پرتره هایی از جنس دیگر

۴۲ فراخوان ارسال آثار

۴۳ مرور عکس های قدیمی

۴۹ عکس ویژه

۵۰ شاهد عینی، منوچهر دقتی

www.anselmagazine.com



سردبیر: رضا تجویدی با تشکر از هنرمندان گرامی: بهزاد دورانی، جمال رحمتی، عباس عربزاده، مریم زندگی، حسن غفاری

طراحی جلد: حبیب کاووسی عکس روی جلد: مکانیک نیروگاه / لوئیس هاین - ۱۹۲۱ میلادی

عکس پشت جلد: مدل لهستانی / رضا تجویدی

همکاران این شماره: نواندرو مانیک، حبیب کاووسی، سونا خوشخبری، بشایر عارف

تماس با ما: @anselmagazine / info@anselmagazine.com

هرگونه استفاده از محتوا و مطالب این نشریه بدون ذکر منبع ممنوع است.



حال و هوای جشن کریسمس و سال نو میلادی در آخرین روزهای سال ۲۰۲۳



آغاز سخن

عکس روی تو چو در آینه جام افتاد

عارف از خنده می در طمع خام افتاد

این همه عکس می و نقش نگارین که نمود

یک فروغ رخ ساقیست که در جام افتاد

شب یلدا، یک جشن و نماد باشکوه است. جهان شمول (منشا و الهام کریسمس)، ولی بغایت ایران شهری است. پاک و زلال است و به شکلی، مصداقی راستین از عبارت "جمع همه خوبان" است. بصورت نمادین، چیرگی نور بر تاریکی را، در درون مایه خود دارد که به آن بعدی عرفانی می دهد. رسم است و آن هم رسمی بسیار نیکو، چرا که سبب گردآمدن خانواده به دور هم و ترویج احترامی ساختارگونه به یکدیگر در حضور بزرگان می شود. شعر و غزل خوانی در آن، هنر است و نوش کردنی های نمادین هم، عزم و عهد با خود و با یکدیگر است. عزمی برای سرسخت بودن و سرسخت ماندن در مقابل همه چیز، از جمله سرمای جان سوز زمستان، که می آید و می رود، تا بهاری دیگر که از راه خواهد رسید...

ماهنامه انسل با شما دوستان و همراهان عزیز، در آغاز زمستان سال ۱۴۰۲ به یازدهمین شماره خود رسید. در این شماره، جای چیزی و کسی خالی است که دوستش داریم. شماره آینده، یعنی دوازدهم را، به پاس یک سالگی مجله، به طور ویژه به مرور بهترین مطالب منتشر شده، در یک سالی که از انتشار ماهنامه انسل برای شما علاقه مندان هنر عکاسی گذشته است، اختصاص خواهیم داد.

یلدایتان مبارک باد

عکاسان بزرگ جهان

لوئیس هاین

عکاسی که به یاری کودکان کار شتافت



لوئیس ویکس هاین، زاده سال ۱۸۷۴ در آمریکا، یک کارگر، معلم، جامعه شناس و در نهایت عکاسی شناخته شده و بسیار تاثیرگذار در جهان است. او در ابتدا به عنوان یک کارگر ساده در صنایع آمریکا مشغول به کار شد و همین تجربه، سبب آشنایی او با محیط های کارگری آمریکا شد. در آینده و زمانی که عکاسی را شروع کرد، از این تجارب برای بیان مفاهیم در عکس هایش استفاده کرد و موضوعاتی پیرامون مقوله کار و محیط های کارگری به یکی از برجسته ترین سوژه هایش در عکاسی بدل شد.

هاین، در مقطعی برای ادامه تحصیل وارد محیط های آکادمیک شد و جامعه شناسی خواند. او در این رشته به کرسی استادی هم رسید، ولی بعد به عکاسی روی آورد و وقت خود را بطور کامل صرف آن کرد.

آثار عکاسی لوئیس هاین را می شود در چند دسته مشخص تقسیم بندی کرد. یکی، زندگی پر مشقت مهاجران در آمریکا است. او در این گروه از عکس هایش، نشان می دهد که چگونه مهاجران به برده هایی بدل شده اند که باید در کارخانجات و یا مزارع بزرگ، به ارزان ترین شکل ممکن برای کارفرمایان خود کار کنند و سود و منفعت آنها را تضمین کنند. دسته دیگر عکس های هاین نیز باز به مقوله کار باز می گردد، ولی این بار این کودکان کار هستند که به سوژه اصلی او بدل می شوند. اتفاقاً، این کودکان هم بخشی از همان خانواده های مهاجری هستند که برای تامین زندگی خود، محتاجند تا بصورت خانوادگی کار کنند، حتی همراه با کودکان خود.

یکی از پروژه های عکاسی شاخص لوئیس هاین، "آمریکا در حال کار" نام دارد. او در این پروژه مردانی را به تصویر کشیده است که در کارخانه ها و یا برای ساختن آسمان خراش ها در شهرهای بزرگی همچون نیویورک، در حال کار هستند.



هاین در زمان جنگ جهانی اول، به عنوان عکاس صلیب سرخ، به اروپا اعزام شد و به این شکل دسته دیگری از عکس های او شکل گرفت که با جنگ و حواشی آن مرتبط است. عکس هایی از پرستاران در حال خدمت در پشت جبهه های جنگ، از همین دسته اند.



یکی از تاثیراتی که عکس های لوئیس هاین بر جامعه آمریکا گذاشت، آن بود که با جلب توجه عمومی به مقوله کار کودکان، حساسیت های اجتماعی را نسبت به آن برانگیخت و در نتیجه آن، قانون گذاران آمریکا را مجبور کرد تا با وضع قوانین جدید، به حمایت از کودکان کار مبادرت ورزند.

سرانجام، لوئیس هاین در سوم نوامبر ۱۹۴۰ در سن ۶۶ سالگی، دیده از جهان فروبست و نام خود را به عنوان عکاسی تاثیرگذار باقی نهاد. پس از مرگ او، مالکیت تمام نگاتیوها و عکس هایش به موسسه فتولیک اهدا شد.





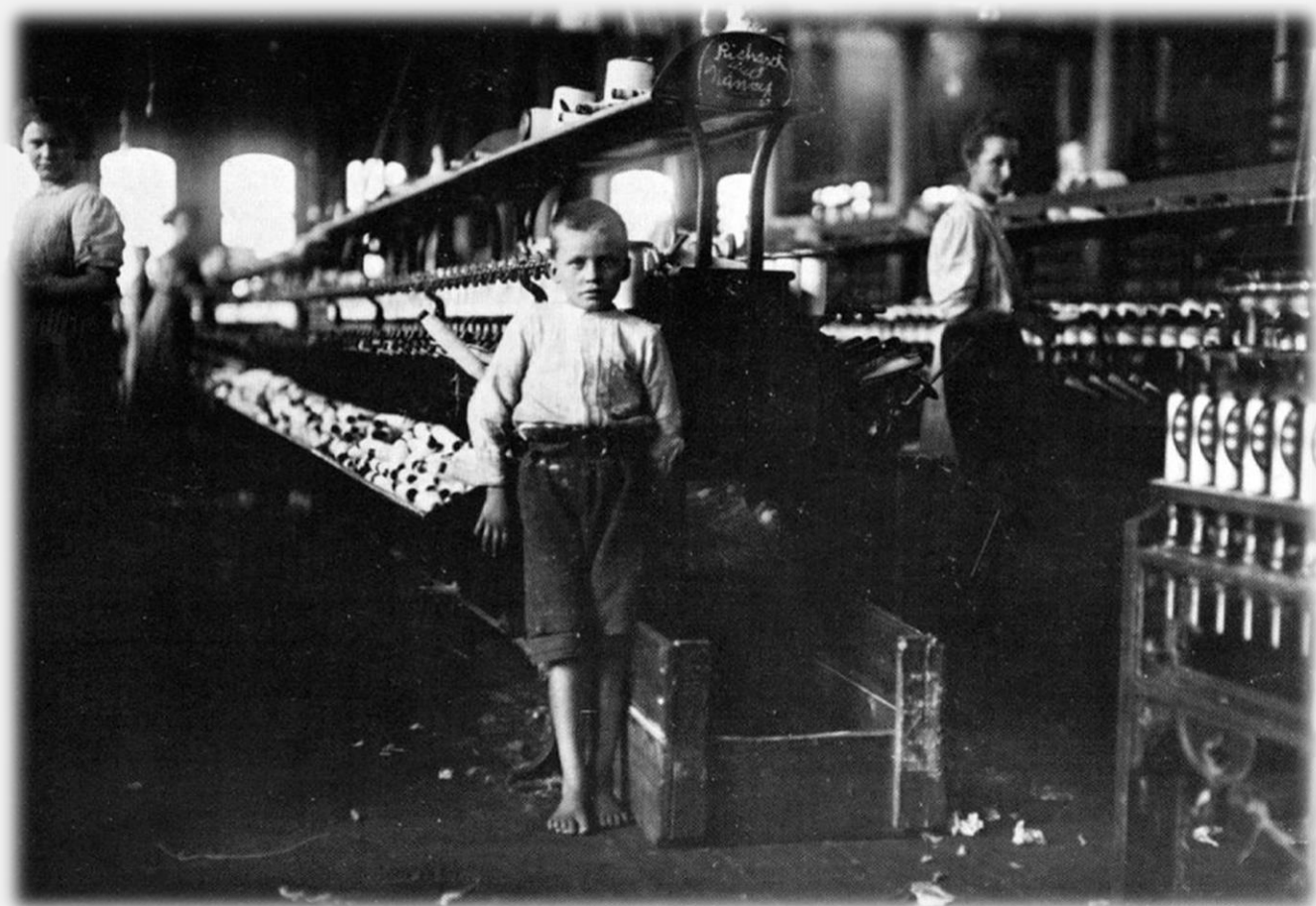
۷ درسی که در عکاسی از لوئیس هاین می آموزیم

لوئیس هاین، جامعه شناسی که با دوربین خود ثابت کرد که عکاسی قادر است تحولاتی بزرگ و مثبت در اجتماع رقم بزند.



لوئیس هاین یک استاد دانشگاه در حوزه علوم اجتماعی بود، ولی بعد به عکاسی روی آورد، چرا که معتقد بود که با عکس بهتر می شود تغییر و تحولات مثبت اجتماعی بوجود آورد تا با حرف. او بی عدالتی هایی که در حق کودکان کار و خانواده های مهاجر می شد را با دوربین خود مستند کرد و به عموم مردم نشان داد. یکی از برجسته ترین دست آوردهای کار لوئیس هاین در عکاسی همین موضوع است، که او توانست قدرت این مدیوم هنری را در تحقق تحولات مثبت اجتماعی ثابت کند. هنوز هم بی عدالتی ها و پدیده های منفی زیادی در جوامع و در سطح دنیا وجود دارد که از انسانیت به دور است. مانند برده های جستجوگر الماس در آفریقا، برده های جنسی در آسیا و آمریکای لاتین، بی عدالتی های اجتماعی و صدها پدیده منفی دیگر که می توانند موضوع عکاسی برای عکاسان معاصر باشند...

بگذارید در اینجا با هم درس هایی را مرور کنیم که می شود از لوئیس هاین در عکاسی و زندگی اجتماعی آموخت:



درس اول: کودکان نباید به عنوان کارگر مورد سوء استفاده قرار بگیرند.

"کارهایی وجود دارد که برای کودکان مفید است، و کارهایی وجود دارد که فقط برای کارفرمایان سودبخش است. این کارفرمایان قصد ندارند چیزی به این کودکان بیاموزند، بلکه تنها در فکر سود و منفعت خودشان هستند." لوئیس هاین
وقتی کودکان درگیر کاری می شوند که برای آنها مناسب نیست، خطرناک است و در معرض سوء استفاده قرار می گیرند. در این شرایط، نیاز است تا با هر وسیله ای، از جمله دوربین و فن عکاسی، به یاری و حمایت از آنها شتافت.

درس دوم: تاثیر اجتماعی عکس از کلمات بیشتر است.

لوئیس هاین در این زمینه می گوید: "اگر می توانستم این داستان ها را با کلمات بگویم، قطعاً دوربین عکاسی را کنار می گذاشتم."

گاهی مردم به عکس، خیلی بیشتر از کلمات اعتماد می کنند و بیشتر تحت تاثیر آن قرار می گیرند.



درس سوم: هنگامی که دوربین در دست دارید، با سوژه ها همدل باشید.

"عکاسی یک نوع همدلی کردن با جهان است." لوئیس هاین
وقتی شما با هم نوعان خود همدل هستید و نسبت به وضعیت آنها احساس مسئولیت می کنید، آنگاه، دوربین در دست شما به وسیله ای توانا برای نمود این همدلی بدل می شود.

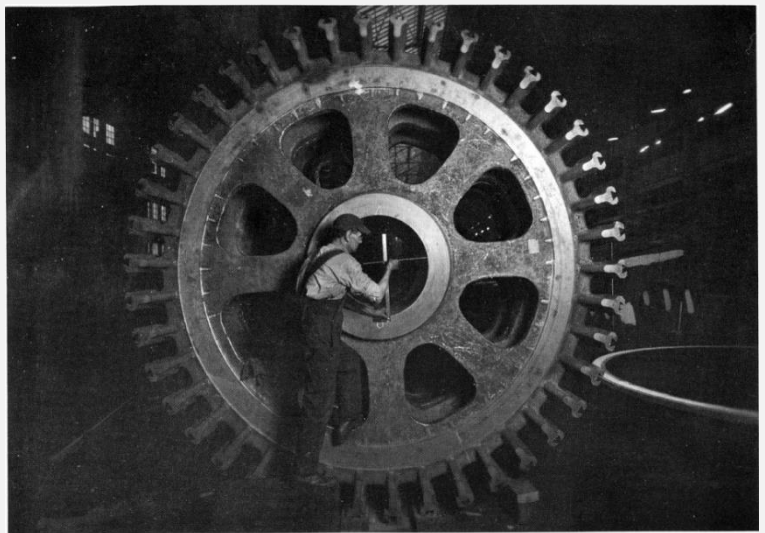


درس چهارم: عکاسی می تواند به ارمغان آورنده امید و نور باشد.

لوئیس هاین می گوید: "با عکاسی می شود در دل تاریکی ها، نور تاباند و زشتی ها و جهالت ها را افشا کرد."

درس پنجم: نشان دهید که چه چیزی بد است و باید اصلاح شود و چه چیزی خوب و سزاوار تشویق است.

"من نه تنها تلاش کردم تا آنچه را که باید تغییر کند و اصلاح شود را نشان دهم، بلکه آن چیزی که لایق قدردانی هست را هم مورد توجه قرار دادم."



درس ششم: به سوژه های روشن و مشخص بپردازید، نه به مفاهیمی کلی و انتزاعی مثل بشریت.

"علاقه من همیشه به تصویر کشیدن افراد بوده است، نه مردم." لوئیس هاین.

درس هفتم: چگونه است که مردم تا این حد به عکس، داستان و پیام آن اعتماد دارند؟

"عکس یک نوع واقع گرایی به درون خودش اضافه می کند. این یک جاذبه ذاتی برای عکاسی است. برای همین است که به راحتی اعتماد اغلب آدمها به عکس جلب می شود. هر چند که من و شما می دانیم که این اطمینان و اعتماد چندان مبانی مستحکمی هم ندارد. چون هر چند که عکس هیچوقت دروغگو نیست، ولی یک عکاس دروغگو ممکن است وجود داشته باشد که عکس بگیرد. پس باید این نکته را بخاطر داشته باشیم که دوربین وابسته به رفتار و عادت در خودش نیست، بلکه وابسته به قراردادهایی است که برای عکاسی تنظیم شده اند."

نتیجه گیری:

دوربین شما و هنر عکاسی، دارای پتانسیل شگرفی در خود هستند. شما به عنوان یک عکاس، بطور بالقوه توانایی بسیار زیادی در اختیار دارید تا بانی تحولاتی مثبت در اجتماع خود و حتی جهان باشید.



زن اسلاو خوابیده بر روی نیمکت، لوئیس هاین، ۱۹۰۵ میلادی، نیویورک

بخش تصویرگری
همدلی
اثری از سونا خوشخبری



گزارش تصویری اختصاصی ماهنامه انسل

خود اشتغالی یک زن روستایی در کشور لهستان

تولید مد و لباس با ایده هایی از طرح های بومی و محلی در روستاهای کشور لهستان

عکاسی: رضا تجویدی









Anselmagazine

Anselmagazine

ماهنامه تخصصی هنر عکاسی، انسل



Anselmagazine

Anselmagazine

ماهنامه تخصصی هنر عکاسی، انسل

۱۷



Anselmagazine



Anselmagazine



Anselmagazine



Anselmagazine



داستان یک عکس و نکته ای درباره عکاسی شکار صحنه ها



شکار صحنه ها در عکاسی

خیابان یونگ کانگ است، در جایی معروف به "محلۀ فرانسوی ها" در قلب شهر شانگهای با کافه و رستوران های لوکس و پر زرق و برق، به سبکی اروپایی و حال و هوایی به جای مانده از دوره استعماری.

این تصویر، جزو عکس های اتفاقی است که عکاس فقط چند لحظه برای ثبت آن فرصت دارد. از عکاسی که همیشه این گونه عکس ها را با کیفیت خیلی خوبی عکاسی می کرد، پرسیدند که رمز کار تو چیست؟ و او در جواب گفت که من ابتدا دیاگرام دوربین را روی " عدد ۸ " و سرعت شاتر و "ای اس او" را روی حالت اتوماتیک تنظیم می کنم و بعد برای عکاسی از دفتر کارم خارج می شوم.

از ایستگاه مترو خیابان جیاشان^۴ که خارج می شوم، آخرین پرتوهای بی رمق آفتاب از لابلای شاخه ها در حال تابیدن است و چیزی نمانده تا تاریکی شب بر باقیمانده نور غالب شود. قصد عکاسی ندارم و قدم زنان به سمت خانه ای در همان حوالی می روم که به ناگاه با این صحنه مواجه می شوم.

زنی کارگر که پس از کار طاقت فرسای روزانه، در حال بازگشت به ایستگاه مترو و رفتن به خانه است؛ برای مدتی، خسته و گرسنه، با حسرتی عمیق، از پشت شیشه، چشم به داخل رستوران و غذای مقابل مرد متمول دوخته است. مرد در فضای گرم داخل رستوران، در عالم خود، سرگرم غذا خوردن است. به سرعت دوربین را توی دستم می گیرم، نمی دانم چه مدت آن زن همانجا و در همان حال باقی خواهد ماند، پس بدون ملاحظه اینکه دوربین چه تنظیماتی دارد، به سرعت دکمه شاتر را می چکانم و چند لحظه بعد آن زن دیگر آنجا نیست.

- ۱- طبق قراردادی استعماری، مناطقی از شهر شانگهای که به محله فرانسوی ها معروف است از سال ۱۸۴۹ تا سال ۱۹۴۳ به مدت ۹۵ سال توسط فرانسوی ها اداره می شد و اکنون با حفظ بافت اروپایی خود به یکی از جاذبه های دیدنی و نیز مرکز کاتولیک نشین این شهر بدل شده است.
- ۲- عدد ۸ برای دیافراگم یک اندازه میانه برای باز شدن دیافراگم دوربین است و میان عکاسانی که شکار لحظه ها را به عکاسی تکنیکی و هنری ترجیح می دهند، تنظیمی بسیار پر طرفدار است.
- ۳- "ای اس او" در عکاسی، المانی است که میزان حساسیت به نور را برای سنسور دوربین معین می کند.
- ۴- Jiashan

منبع: کتاب شرحی بر نورنگاره ها، رضا تجویدی



داستان و عکس (قسمت نهم)

ماجراهای زندگی پر رمز و راز گربه های خیابانی دبی

نوشته: بشایر عارف

ترجمه : رضا تجویدی



در دبی، جایی که معروف است یک شبه از دل صحرا، سر برآورده است، دنیایی پر از قصه و ماجرا از گربه هایی وجود دارد که بیشترشان از نژادی محلی، معروف به میوی عربی هستند؛ و حالا وقتش است که با هم، چیزهای بیشتری درباره زندگی این گربه های محلی بدانیم. میوهای عربی، از قدیم ساکن این سرزمین بوده اند. حتی خیلی قبل تر از اینکه سر و کله آدمها اینجا پیدا شود. از وقتی که دبی تنها زمینی پوشیده از شن و ماسه بود، آنها همینجا بوده اند. سالها بعد، آدمها به این منطقه هجوم آوردند ولی گربه ها با وجود اشغال قلمروشان، دبی را ترک نکردند؛ بلکه سعی کردند خودشان را با شرایط جدید وفق دهند.

*قسمت های یکم تا هشتم در شماره های پیشین ماهنامه انسل منتشر شده است.

قسمت نهم

تیزچنگال لبهایش را لیسید و گفت: حالا وقتشه که یک شام خوبی به شکم بزنیم.

هر چهار گربه مقابل میله های آهنی که جلوی در خانه یکی از آدم ها بود، منتظر ایستادند.

تیزدندان گفت: آهان! پس باید منتظر بمونیم تا یک آدمی بیاد و بهمون غذا بده!

دم جنبان گفت: نه لزوما!

تیزچنگال گفت: تو، تا حالا تو عمرت یک پرنده شکار شده خوردی؟

تیزدندان درحالی که قیافه متعجبی به خودش گرفته بود، گفت: پرنده؟ یعنی واقعا تو یک پرنده زنده رو شکار می کنی و می خوری؟

تیزچنگال نیشخندی زد و گفت: یعنی تو تا حالا فقط غذایی که آدمها جلوت گذاشتن رو خوردی؟



تیزدندان گفت: من همیشه غذای مخصوص گربه های خانگی رو می خوردم.

دم سیاه با چشمهای تعجب زده گفت: غذای مخصوص گربه های خونگی؟ چطوری؟ چه مزه ای داره؟

تیزدندان گفت: بعضی وقتها ترد و خشکه و گاهی هم نرم و خیس، ولی در هر حالتی که باشه خیلی خوشمزه اس. همه نوع طعم و مزه ایش وجود داره، با طعم تن ماهی، صدفی، گوشت، مرغ و ...

بعد به حرفش ادامه داد و گفت: راستش من عاشق این نوع غذا هستم، ولی فعلا که نمی تونم بهش حتی فکر هم بکنم.

دم سیاه گفت: گربه های خونگی واقعا عجیب و غریبن!

دم جنبان که حس می کرد شاید این حرف دم سیاه کنایه بدی باشد، و به تیزدندان بر بخورد، با حالت تذکر آمیزی گفت: دم سیاه! اینطوری حرف نزن!

ولی تیزدندان بلافاصله گفت: خوب، من هم گمان می کنم که گربه های خانگی واقعا با گربه های خیابونی متفاوت هستند. ما هیچ وقت نگران غذا پیدا کردن نیستیم، تازه بعضی وقتها می تونیم غدامون رو پس بزنیم، چون می دونیم به محض اینکه گرسنه باشیم، باز یک ظرف غذای جدید جلومون میزارن.

دم سیاه با حسرت گفت: غذا، هر وقتی که دلت بخواد! عجب حالی میده. من باید از اولش یه گربه خونگی می شدم.

بعد روی زمین غلتی زد، به چیزی فکر کرد و گفت: اونجا توی خونه آدمها، مورچه و سوسک هم برای بازی کردن پیدا میشه؟

تیزدندان خندید و گفت: اره پیدا میشه، و اگه گربه خونگی بتونه اونا رو شکار کنه، آدمهایی که توی اون خونه هستن خیلی خوشحال میشن.

دم سیاه وقتی داشت خودش را یک گربه خانگی تصور می کرد، چشمهایش برق می زد، گفت: من از صبح تا شب همین کارو براشون می کنم.

دم جنبان گفت: میشه یکم بیشتر از زندگی گربه های خونگی برامون تعریف کنی؟

تیزدندان گفت: خوب، بزار ببینم دیگه از چی میشه گفت! آهان! من یک جعبه شنی داشتم که برای دستشویی کردن ازش استفاده می کردم و همیشه آدمها برام تمیزش می کردن.

تیزچنگال سعی کرد جلوی خنده اش را بگیرد. تا حالا سعی کرده بود خودش را خیلی مشتاق دانستن از زندگی گربه های خانگی نشان ندهد، ولی این یکی دیگر خیلی خفن بود. نیشخندی زد و گفت: یعنی آدمها دستشویی های تو رو برات تمیز می کنن؟

تیزدندان هم خندید و گفت: اره بابا! همین کارو می کنن!

دم سیاه گفت: تو توی خونه جلوی آدمها دستشویی می کنی؟

تیزدندان سرش را به بالا تکانی داد و گفت: نه نه! آدمها حواسشون به این چیزهای خصوصی گربه ها هست و معمولاً صندوق شنی رو یک جایی خلوتی میزارن که بشه راحت و تنهایی دستشویی کرد.

درب آهنی، اول قیژ قیژی کرد و بعد آرام باز شد. هر چهار گربه با شنیدن صدای گوش خراش در، جا خوردند و ترسیدند. ماشینی آهسته از چهارچوب در گذشت و وارد خیابان شد؛ بعد پاهای آدمی دیده شد که از ماشین بیرون آمد و به سمت پیاده رو رفت. حالا درست کنار آنها ایستاده بود؛ دو پای خیلی دراز، که موقع راه رفتن زمین را زیر پایشان می لرزاندند.

گربه ها شروع به میو میو کردند.

آدم پا دراز گفت: پیشته، پیشته! برو! برو! برو! ببینم!

ولی گربه ها سر جایشان ایستاده بودند، تا اینکه یکی از پاهای آن آدم به قصد ضربه زدن به سمتشان آمد. گربه ها کمی عقب کشیدند. تیزدندان یک کار غیرعادی و عجیبی کرد؛ او رفت میان پاهای آدم و شروع کرد خودش را به پاهای او مالید. آن آدم خوشش آمد، خندید، زانو زد و مشغول نوازش و بازی کردن با تیزدندان شد.

ولی تیزچنگال و دو گربه دیگر، سعی کردند نا حد ممکن از آنجا فاصله بگیرند.

آدم پا دراز، در حالی که پشت تیزدندان را ماساژ می داد گفت: تو چه گربه بامزه ای هستی! ولی من خیلی دیرم شده، جلسه دارم، باید ماشینو از اینجا عبور بدم و سریع برم به کارم برسم.

تیزدندان کمی بیشتر خودش را برای آدم لوس کرد و صدای خرخری هم در آورد. آدم صورتش را توی دستش گرفت و شروع کردن زیر چانه اش را قلقلک دادن. تیزدندان با احتیاط از میان دست و پای آدم بیرون آمد و بعد همراه سه گربه دیگر کمی دورتر ایستاد.

دم سیاه ناباورانه از آنچه جلوی چشمش رخ داده بود، گفت: واو! عجب چیز خفنی!

دم جنبان دماغش را تکانی داد و گفت: چطور چنین چیزی ممکنه؟

تیزدندان گفت: این آدم قصدش آزار و اذیت ما نبود، فقط می خواست ما رو بتروسونه تا از جلوی راهش بریم کنار، تا اینکه بدون آسیب رسوندن به ما، بتونه ماشینش رو از اینجا عبور بده.

تیزچنگال با سبیل های سیخ شده به تیزدندان نگاه کرد. از اینکه این همه درباره آدمها چیز می داند، متحیر شده بود. او گفت: این خیلی عالیست که تو آدمها رو به این خوبی میشناسی! این برای گربه ای که تو خیابون زندگی می کنه می تونه یک مزیت باشه.

تیزدندان با لبخندی که از روی رضایت بود، گفت: از نظرت متشکرم تیزچنگال!

دم سیاه ژست متفکرانه ای گرفت و گفت: این هم نکته مهمی هست که یک آدم در مقابل ماشین قاتل حواسش به جون ما گربه ها هم هست.

دم جنبان سبیل هایش را با حالتی مغرورانه بالا کشید، دمش را به سمتی چرخاند و گفت: ولی اینکه سعی کرد با لگد ما رو بترسونه و دورمون کنه، اصلا کار قشنگ و مودبانه ای نبود.

تیزدندان که شدت گرمای آفتاب کلافه اش کرده بود، به سمت دیوار رفت، و در حالی که پشتش به بقیه بود، همانجا توی کنجی زیر سایه ایستاد.

دم جنبان، یک قدم به طرف او برداشت، ولی تیزچنگال مانعش شد. خیلی فاضلانه گفت: بهتره بزاریم یکم تو خلوت خودش باشه!

تیزچنگال آهسته به سمت دیوار رفت و خودش را کنار تیزدندان رساند. دم سیاه و دم جنبان هم تصمیم گرفتند که دنبال غذا بروند و برای آدمها میو میو کنند.

تیزدندان روی یک بلوک سیمانی نشسته بود، طوری که پاهایش، زیر بدنش قرار گرفته بود و به جایی خیره مانده بود. انگار داشت در عالم دیگری سیر می کرد.

تیزدندان به آرامی گفت: من دلم برای اون آدمها که مثل یک خانواده برام بودند، تنگ شده.

بعد، درحالیکه چشمهایش پر از اشک شده بود، گفت: نمی فهمم، آخه مگه من چه خطایی کرده بودم؟ تختخواب خودمو داشتم. ظرف هام همیشه پر از غذا و آب بود. همیشه مراقبم بودن که چیزی برام کم و کسر نباشه. ولی، یکهو تصمیم گرفتم که برن و منو هم با خودشون نبرن.

واقعیتش، تیزچنگال هم نمی توانست دلیل این کار آدمها را بفهمد، رو به تیزدندان کرد و پرسید: قبل از اینکه این اتفاق بیفته، چیزی تو خونه تغییر نکرده بود؟

تیزدندان مکثی کرد و گفت: وقتی که فقط یک بچه گربه بودم، همیشه منو بغل می کردن و باهام بازی می کردن. ولی وقتی بزرگتر شدم، دیگه کسی با من بازی نمی کرد. گاهی چرت می زدم و گاهی با چیزهایی که دم دستم بود، بازی می کردم. البته همیشه آب و غذامو به موقع می دادن و همینطور هر وقت مریض می شدم خیلی بهم می رسیدن تا حالم خوب بشه.

تیزچنگال سرش را برگرداند تا صورتش دیده نشود. اشک توی چشمهایش حلقه زده بود.

تیزدندان گفت: تیزچنگال، چی شده؟

تیزچنگال خیلی موقرانه گفت: وقتی بچه گربه بودم، برادرم به شدت مریض شد، بعد یک آدمی اونو از روی زمین برداشت و بردش .

تیزدندان با ترحم گفت: خیلی متاسفم تیزی!

بعد پنجه اش را پشت تیزچنگال گذاشت و گفت: می فهمم که چقدر دلت براش تنگه!

تیزچنگال با ناراحتی گفت: اره، خیلی! کاشکی می تونستم براش کاری کنم، دیگه نیازی نبود یک آدم اونو با خودش ببره!

- می فهمم، ولی آدمی هم که اونو با خودش برده، قصد داشته بهش کمک کنه، حتما یک سرپناهی براش جور کرده، معمولا اونها رو می برن دامپزشکی.

- دامپزشکی دیگه چیه؟

- دامپزشکی یک جاییه که حیوانات خانگی که مریض میشن رو می برن اونجا. خانواده من هر وقت مریض می شدم منو می بردن اونجا. تیزچنگال گوشه‌هایش را تیز کرد. فکری به کله اش زده بود. چیزی که شاید راهگشا می بود: هی تیزدندان، ما می تونیم تو رو ببریم همچین جایی!

تیزدندان بلافاصله گفت: نه! نمی تونیم. آخه من اصلا نمی دونم دامپزشکی کجاست!

تیزچنگال با صورتی بشاش گفت: این اصلا مشکل بزرگی نیست. ما قبلا دنبال یک پارک بودیم، گشتیم تا بالاخره پیداش کردیم.

او از اینکه چنین راه حل خوبی به ذهنش رسیده بود به خودش می بالید.

ولی تیزدندان زیاد راضی به نظر نمی رسید. رو به تیزچنگال کرد و گفت: حقیقتش اصلا فکر خوبی نیست!

تیزچنگال که کمی از این جواب رنجیده بود، گفت: آخه چرا؟

تیزدندان گفت: باشه، فرض کن که ما دامپزشکی رو هم پیدا کردیم و خودمونو رسوندیم اونجا! ولی چطور بریم داخلش آخه؟ من هر وقت رفتم اونجا، با خانواده ام رفتم، تنها که نفتم! اگر آدمی ما رو نبره اونجا، اونا ما رو پذیرش نمی کنن.

تیزچنگال گفت: ولی تو که گفتی اونها آدم های مهربونی هستن.

تیزدندان گفت: اره مهربونن، ولی وظیفه اونها فقط کمک به گربه های مریضه نه هر گربه ای. به هر حال، این راه حل فایده ای به حال ما نداره. همینطوریش کلی گربه مریض رو دستشون افتاده!

تیزچنگال گفت: حالا چطور میشه اگه شانس خودمونو امتحان کنیم؟

تیزدندان می دانست که این کار بی فایده است، ولی فقط برای راضی کردن تیزچنگال با حرفش موافقت کرد. واقعا این خیلی مشکل بود که همراه این سه گربه بتواند سفری به این طول و درازی را طی کند. اینکه از این سر تا آن سر شهر را باید دنبال دامپزشکی می گشت، ته دلش را می لرزاند.

درباره نویسنده داستان: بشایر عارف نویسنده اماراتی است او با خانواده اش و گربه خانگی مورد علاقه اش به اسم مهتاب در شهر دبی زندگی می کند.



@bashayer.arif

معرفی یک پروژه عکاسی موفق



@novandro

نواندرو مانیک یک عکاس آماتور اهل جاکارتا در کشور اندونزی است. او با تهیه یک دوربین حرفه ای، عکاس را از سال ۲۰۱۶ میلادی شروع کرد. در ابتدا با بررسی ژانرهای مختلف، به پرتره نگاری تمایل پیدا کرد، هر چند که از همان ابتدا، شیفته عکاسی مفهومی هم بود. سرانجام، یک اتفاق سبب شد تا او تصمیم بگیرد تا بصورت اختصاصی بر روی عکاسی از ماهی های بتا (ماهی فایتر) کار کند.

این اتفاق، اپیدمی کووید ۱۹ بود. او که به اجبار باید برای مدتی خانه نشین می شد و برای عکاسی به جز به آنچه در خانه اش بود، به چیز دیگری دسترسی نداشت، شروع به عکس گرفتن از ماهی های داخل آکواریوم کرد. نواندرو با این کار پی برد که می شود از یک ماهی، عکسی همانند یک پرتره انسانی زیبا هم گرفت.

کار ویژه ای که او در عکاسی از ماهی های بتا کرد، این بود که او با استفاده از تکنیک های عکاسی، ماهی را در هنگام انجام حرکاتش، به ثبت رساند. زیبایی این نوع ماهی در هنگام حرکات بسیار تند، صد چندان می شود که با چشم انسان دیده نمی شود، ولی یک دوربین عکاسی حرفه ای می تواند آن را ثبت کند و نشان دهد.

پروژه موفق نواندرو سبب شده تا از عکس های او در حوزه ها مختلفی همچون، بروشور آلبوم های موسیقی، طراحی برای سفالگری، پارچه، نقاشی های الهام گرفته از عکس و صنایع چاپ و بسته بندی، استفاده شود.

در ادامه مروری می کنیم بر برخی آثار این عکاس موفق:



















پرتره هایی از جنس دیگر



"دنیس استاک"، در سال ۱۹۵۱ میلادی، وقتی فقط ۲۳ سال داشت، در یک مسابقه عکاسی که توسط مجله لایف برگزار شده بود، برنده شد. "رابرت کاپای" معروف، خیلی زود به استعداد بالای دنیس جوان در عکاسی پی برد و از او برای پیوستن به حلقه عکاسان مگنوم دعوت کرد. آژانس عکس مگنوم در حال توسعه فعالیت هایش بود و به همین خاطر به جذب عکاسان مستعد علاقه داشت. رابرت کاپا رئیس آژانس، از شیفتگان سینما هم بود و با کارگردان ها و شرکت های فیلم سازی، ارتباط بسیار نزدیکی داشت. بر همین اساس، او برای استاک جوان، یک نقش خاص در آژانس در نظر گرفت. او باید عکاس سینما می شد؛ آن هم در پر رونق ترین سالهای هالیوود در دهه ۵۰ میلادی. آژانس باید با ستاره های سینما تماس می گرفت و دنیس استاک از همین طریق با "جیمز دین" آشنا شد و به مرور این آشنایی به یک دوستی عمیق میان آنها بدل شد. دنیس عکس های زیادی از این هنرپیشه به جهانیان نشان داد، از جمله آن عکس خیلی معروف از قدم زدن جیمز دین در تقاطع تامیز اسکویر در منهتن، که حسی از شورش، تنهایی و مالیخولیا درون خودش دارد. دنیس باز هم در شهر نیویورک و این بار در سال ۱۹۵۴، عکس معروف دیگری گرفت. از یک هنرپیشه زن به نام "آدری هپبورن"، آن هم وقتی که او برای لحظه ای درون دکوراسیون فیلم "سابرینا" به کارگردانی "بیلی وایدلر"، با خودش آرام گرفته بود. فیلمبرداری این فیلم ۹ هفته تمام طول کشیده بود و آدری هپبورن با بازی بسیار خوبش، تحسین همه دست اندرکاران فیلم را برانگیخته بود. او قبلا بخاطر بازی در فیلم اولش "تعطیلات رمی" جایزه اسکار گرفته بود. "بیلی وایدلر"، از آدری هپبورن با عنوان "لذت کارگردانی" یاد می کرد و طراحی لباس برای او را، به عهد بهترین طراحان مد فرانسوی گذاشته بود. اتفاقا فیلم سابریتا در همین زمینه یعنی طراحی لباس، برنده جایزه اسکار هم شد و آدری با این فیلم به اوج خود رسید.

این عکسی که دنیس استاک از آدری گرفته است، در سرتاسر دنیا دیده شد و به نمادی ویژه از این ستاره سینمایی بدل شد که نه تنها او را شیک پوش و جذاب نشان می داد، بلکه ویژگی های شخصیتی برجسته او را، یعنی فریبندگی، ظرافت، هوش و تعاملگریش را برملا می کرد.

فراخوان ارسال آثار

ماهنامه تخصصی هنر عکاسی انسل از دریافت مطلب از سوی مخاطبان گرامی، چه تصویری در قالب عکس یا تصویرگری و چه متن های تحلیلی، آموزشی، مقاله، نقد و بررسی و داستان (مرتبط با عکس و عکاسی) استقبال می کند.

با ما از راه های زیر در ارتباط باشید:

Website: WWW.ANSELMAGAZINE.COM

Email: Info@anselmagazine.com

Instagram: [@anselmagazine](https://www.instagram.com/anselmagazine)

Telegram: [@anselmagazine](https://www.t.me/anselmagazine)



Anselmagazine

مرور عکس های قدیمی

مجموعه ای از عکس هایی که با دوربین های قدیمی و با استفاده از فیلم گرفته شده اند.













عکس ویژه



"مادر مهاجر" - یک عکس معروف، ولی این بار از نمایی دیگر!

دوروتیا لنگ

امکان مشارکت در یک پروژه بزرگ عکاسی



دوستان و مخاطبان ماهنامه انسل، در تابستان سال آینده، من (منوچهر دقتی، ۷۰ ساله می شوم. از این سال‌ها، تقریباً نیم قرن را با افتخار، صرف عکاسی و مستندسازی از جهان کرده‌ام. از آنجایی که در سال ۲۰۱۴ به پولیا نقل مکان کردم (و همچنین به لطف کووید)، سرانجام توانستم زمان و تلاش خود را برای کار بر روی آرشیو عکس هایم صرف کنم. حالا این کتاب جوهره اشتیاق زندگی من خواهد بود:

من، همراه با FotoEvidenc، یک کتاب سرگذشت عکس از کار و زندگی‌ام را در یک نسخه بسیار محدود منتشر می‌کنم. این اثر مستندی خواهد بود از ۴۵ سال رویدادهای جهان و شامل یک رمان هم، درباره زندگی نامه من خواهد بود که توسط همسرم اورسولا، به دو زبان انگلیسی و فرانسوی نوشته شده است.

"سارا لین"، مدیر سابق عکاسی نشنال جئوگرافیک ویرایشگر ارشد کتاب "منوچهر دقتی، شاهد عینی" است و همچنین این اثر توسط "ژائو لینو" طراحی و صفحه بندی شده است. "شاهد عینی"، شامل حدود ۱۰۰ تصویر منتخب از آرشیو من و همچنین زندگی نامه من در قالب یک رمان تاریخی است.

شما می توانید با افزودن نام خود، به لیست حامیان این کتاب منحصر به فرد از طریق لینک زیر، اضافه شوید و کتاب یا آثار مرتبط را پیش خرید نمایید و با این کار، در آفرینش این سند تاریخی در مورد عکاسی خبری و رویدادهای جهان در ۵۰ سال گذشته سهیم باشید:

<https://www.kickstarter.com/projects/manoocher/manoocher-deghati-eyewitness>



Anselmagazine

عضویت برای دریافت مجله در پست الکترونیک

نام:

نام خانوادگی:

زمینه تخصصی هنری یا گرایش عکاسی:

پست الکترونیک:

ارسال شود به:

info@anselmagazine.com





Anselmagazine



22 12 2023 01 11